شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
اشنبه
سال پانزدهم
۱۹ آذر ۱۴۰۲
۲۶ جمادی‌الاولی ۱۴۴۵
شماره ۴۱۰۵
● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
به اطلاع مخاطبان محترم روزنامه شهرآرا می‌رساند، به زودی شماره‌های تماس با این مؤسسه اعلام خواهد شد.
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۴۸٪
۱۸° ↑ ۴° ↓
صبح ۶°
ظهر ۱۵°
عصر ۱۷°
شب ۹°

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۲۴:۱۲
نیمه شب شرعی ۲۲:۳۹:۰۱
غروب آفتاب ۱۶:۱۶:۳۶
اذان صبح فردا ۰۵:۰۱:۲۵
اذان مغرب ۱۶:۳۶:۵۸
طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۱:۴۸

کارتون شهر



رضا جنگی

حجم ذخیره سد کارده در مشهد تقریبا به پایان رسیده است.

شوخی بی‌شوخی

ما خیلی پول داریم، خیلی!



مهدی محمدی
طنزپرداز

همسایه طبقه بالایی راتوی راه پله دیدم. درحالی که من یک پلاستیک حاوی چهار تاتخم مرغ دستم بودواوچهارجعبه پیتزا دردستش داشت. یک جعبه اش راسمت من گرفت و گفت: این ها برای ما زیاده. یکی اش باشه برای شما!
خندیدم وگفتم: ای بابا! حالا اگه هفته ای سه چهار بار همو می بینیم و دست من همیشه تخم مرغه، نباید به اشتباه تصور کنید قدرت خرید من تنها در حد تخم مرغه. حتی ممکنه فکر کنید که همین چند تا تخم مرغ هم قراره شنبه پولش رو به مغازه دار بدم و این یعنی باز هم سخت در اشتباهید. اصلا ببخشید شما قلم کاغذ همراهتون هست.
همسایه همان طور که داشت باتعجب به من نگاه می کرد خودکارش رابه همراه کاغذی که معلوم بود لیست خرید است از توی جیبش درآورد و گفت: اگه چیزی می خواهید بنویسید، پشتش سفیده.
کاغذ و خودکار را گرفتم.
همسایه گفت: این ها چیه داری روی کاغذ می کشی؟
گفتم: هیچی این یک نموداره. نموداری که نشون می ده نسبت به مدت مشابه سال قبل، مصرف گوشت قرمز در خانوار ما شصت وسه ونیم درصد افزایش پیدا کرده.
سرانه مصرف گوشت کشور حدود شش کیلوگرمه. ما این قدر توی خانواده مون گوشت می خوریم که میانگین مصرف گوشت کشور رفته بالا و اگر ما نبودیم سرانه مصرف گوشت کشور شاید الان یکی دو کیلوگرم کمتر بود.
همسایه گفت: خوب این ها رو که بدون نمودار هم می شد بگی.
گفتم: برای اینکه بهتربرات جابیفته وفکرنکنی ما همش تخم مرغ می خوریم با نمودار دارم واست توضیح می دم.
همسایه گفت: ممنونم. راستش من تا حالا نمودار رو فقط از تلویزیون دیده بودم، نه از نزدیک. حالا این دایره چیه داری می کشی؟
گفتم: می خوام با نمودار دایره ای بهت نشون بدم که ما ۹۰درصد بودجه مون صرف سفربه شهرهای زیبای کشورمون ایران میشه و مدام تو مسافرتیم. مثلا ما همین هفته پیش مسافرت بودیم.
گفت: چه جالب! ولی من همین هفته پیش هر وقت ازجلودرواحدتون رد می شدم صدای حرف زدن شما رو می شنیدم، بوی نیمرو هم میومد.
گفتم: اون باجناقم بود چون ما خونه نبودیم اون مواظب خونه بود. صداش هم شبیه منه. آخه اقوام مخصوصا باجناق ها بعضی ویژگی های ظاهری شون شبیه همه.
همسایه گفت: من فکر کردم فقط برادرها و پسرعموها شبیه هم می شن.
گفتم: نه نمی دونم دیروزیا پریروز بود که دانشمندها کشف کردن باجناق ها هم ممکنه صداشون با هم مو نزنه.
همسایه گفت: پس هفته پیش مسافرت بودین. کجا رفته بودین حالا؟
گفتم: یادم نیست. من الان یادم نیست دیشب پیتزا پپرونی خوردیم یا پیتزا مخلوط. بعدش می پرسی هفته پیش مسافرت کدوم شهر رفته بودیم؟
همسایه دوباره یکی ازآن جعبه های پیتزا راسمتم گرفت وگفت: حالا اگه خود پیتزای داخلش روهم نخوردید، می تونید روی جعبه خالی اش، از این نمودارهای ستونی و دایره ای بکشید.
با اکراه قبول کردم و از هم خداحافظی کردیم.

اول شخص

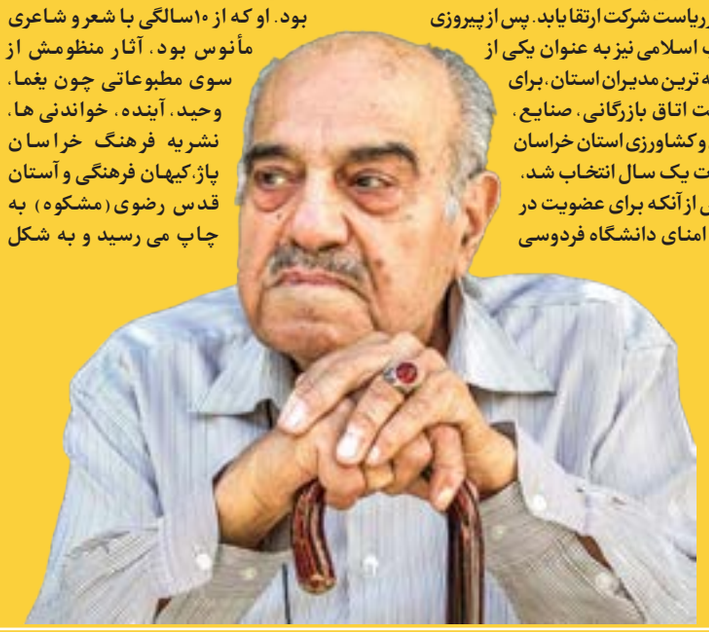
دیبای رنگین غزل و قصیده

درباره استاد علی باقرزاده، شاعر، نویسنده و نیکوکار فرهیخته مشهدی که در ۱۹آذر ۱۳۹۵ از دنیا رفت



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

شاید اگر در هجده سالگی پدرش حاج علی اکبر باقرزاده را از دست نمی داد، می توانست باقی عمر را آسوده خاطر در میان کتاب ها، اصحاب ادب و محیط های آموزشی سطوح عالیه، سپری کند. اصلا شاید از جایی به بعد همچون دیگر دوستان زمانه اش همچون شفیعی کدکنی و اخوان ثالث، راهی پایتخت می شد و مسیر زندگی اش به سمت و سوی دیگری می رفت. اما مرگ نابهنگام پدرش در سال ۱۳۲۶، مسئولیت سرپرستی مادر، هفت خواهر و یک فقره تجارت خانه چای در سرای شاه وردی خان مشهد را بر شانه های جوانش گذاشت تا لاجرم روزهایش را با چرتکه و چای به شب برساند و شب را با تحصیل در مدارس شبانه و مطالعه، به سپیده صبح گره بزند. او که به شکل خودآموز زبان انگلیسی و عربی را فراگرفت، در اوقات فراغت، در محضر استادانی چون محمدتقی ادیب نیشابوری و قاسم رسا حاضر می شد و علم تفسیر را از حضور میرزا علی اکبر نوقانی می آموخت. طبیعت رئوف و ذات بخشنده و ایثارگر او، عنصر جدانشدنی شخصیتش بود. چنان که در باقی عمر، از هر فرصتی برای اشاعه خیرخواهی استفاده می‌کرد. از رسیدگی به زمین موروثی پدرش در روستای علاقه که به بهترین شکل ممکن سامانش داد تا رسیدگی به وضعیت زندگی دانشجویانی که به مثابه زمین های حاصلخیز علم و دانش، شایسته رسیدگی و سامان و حمایت بودند.
تجربه سازندگی زمین های روستای علاقه که بعدتر او را به کشاورز نمونه سال تبدیل کرد، موجب شد تا برای سرپرستی شرکت های کارخانجات تولیدی ثابت خراسان دعوت به کار شود و در ۳۷سال فعالیت در این مجموعه، به عضویت هیئت مدیره و بعدتر ریاست شرکت ارتقا یابد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به عنوان یکی از باتجربه ترین مدیران استان، برای مدیریت اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی استان خراسان به مدت یک سال انتخاب شد. اما پس از آنکه برای عضویت در هیئت امنای دانشگاه فردوسی مشهد دعوت شد، به شوق حضور در محافل علمی و نشست و برخاست با اهالی علم و ادب، از اتاق بازرگانی خارج شد و بیش از هرچیز در فضای دانشگاه، به امور دانشجویان و مشکلات آن ها رسیدگی می‌کرد.
در کنار تمام سمت های مدیریتی و موفقیت های کاری، علی باقرزاده با تخلص «بقا»، یکی از برجسته ترین وارثان ادبیات کلاسیک در خراسان بود. او که از ۱۰سالگی با شعر و شاعری مأنوس بود، آثار منظومش از سوی مطبوعاتی چون یغما، وحید، آینده، خواندنی ها، نشریه فرهنگ خراسان پاژ، کیهان فرهنگی و آستان قدس رضوی (مشکوه) به چاپ می رسید و به شکل پیوسته در محافل ادبی که گاه خود از مؤسسان آن بود، حاضر می شد. از همان روزها هم به تبع مضامین اخلاقی و حکمی اش، در قالب قطعه شعر می سرود. اشعاری که گاه یاد مخاطب را به سمت و سوی اشعار پروین اعتصامی می برد و گاه یادآور آثار ابن یمین می شد. شاید بیراه نباشد اگر چرایی کاربرد مفاهیم اخلاقی و اندرزگونه اشعار بقا را به زندگی پرفرازونشیب و تجربیات بسیارش نسبت دهیم. مسئولیت سنگین زندگی در عنفوان جوانی از یک سو و علاقه مندی به کسب تجربه و سفر به مناطق دور و نزدیک جهان از دیگر سو، او را ترغیب کرد تا سرگذشت پربار خود را در قالب آثاری چون «خاطرات هشت دهه عمر» به انتشار برساند. از خاطرات خانه پدری در مشهد و ماجراهای کودکی گرفته تا روزهای خروج رضاخان از ایران و اشغال کشور به دست قوای روس و انگلیس در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی. همچنین قسمت هایی از کتاب «در پیچ و خم زندگی...» خاطره هایی از سفرهای او را به شهر اجدادی اش یزد و نیز کشورهای هندوستان و عراق و افغانستان و آمریکا در بر می‌گیرد. «سفر به مسکو و سن پترزبورگ» و «سیر آفاق» از دیگر آثار او در حوزه تجربیات جهانگردی است. علی باقرزاده در ۱۹آذر سال ۱۳۹۵ به هنگام هشتادوهفت سالگی در حالی از دنیا رفت که در میان اهالی ادب خراسان به ستون استوار شعر و قلم از او یاد می شد و در میان اهالی صنعت و تجارت، تصویرکم نظیری از یک مدیر نمونه بود.



پیام رهبر معظم انقلاب برای بزرگداشت بقا

سال ۱۳۹۲ مراسم بزرگداشتی برای بقا در مشهد برگزار شد، به همین مناسبت رهبر معظم انقلاب، پیامی برای علی باقرزاده ارسال کردند: این دوست دیرین و شفیق، یکی از بازماندگان کم شمار مجموعه‌ای از شاعران چیره‌دستی است که در برهه‌ای از زمان مشهد را کانون شعر سرآمد و ممتاز دوران خود ساخته و زبان شعردوستان و شعرشناسان را به تحسین و تکریم جایگاه ادبی خویش گشوده بودند. قطعه‌های بقا همچون قطعه هایی از دیبای رنگین و خوش نگار در انبوه غزل و قصیده ممتاز آن دوران مشهد، جلوه‌ای ویژه و چشم‌ودل نواز داشت.

شاعری خیر و واقفی نیک‌اندیش

باقرزاده نه تنها شاعر بلکه یک خیر مدرسه ساز، کارآفرین موفق و مدیری نمونه بود. او در زمانی که در هیئت امنای دانشگاه فردوسی مشهد عضویت داشت، تصمیم گرفت تا هیئت خیریه خوابگاه سازان را تأسیس کند و در گام نخست خوابگاهی برای پانصد دانشجوی دختر ایجاد کرد و پس از آن از مایملک خود زمینی به وسعت یک هزار متر، برای ساخت خوابگاه متأهلان اختصاص داد و آن را نیز به کمک پسران خود در قالب شصت آپارتمان به پایان رساند. ساخت دومدرسه ابتدایی وراهنمایی در روستای علاقه، ساخت دبستان و دبیرستانی به نام همسرش در منطقه ۵ مشهد و وقف کتابخانه ۳ هزار جلدی خود به آستان قدس رضوی و کتابخانه وزیری یزد، از دیگر امور خیر اوست که در کارنامه درخشان این شخصیت برجسته ادبی و اجتماعی، به ثبت رسیده است.

چکامه

از چشم تو چون اشک سفر کردم و رفتم ..... افسانه هجران تو سر کردم و رفتم
در شام غم انگیز وداع از صدف چشم ..... دامان تو را غرق گهر کردم و رفتم
چون شبنم از آغوش تو ای گل به سحرگاه ..... با دیده تر عزم سفر کردم و رفتم
چون شمع به بالین خیالت شب خود را ..... با سوز دل و اشک، سحر کردم و رفتم
ای ساحل امید پی وصل تو چون موج ..... در بحر غمت سینه سپر کردم و رفتم
چون مرغ شباهنگ همه خلق جهان را ..... از راز دل خویش خبر کردم و رفتم
چون شمع حدیث غم دل گفتم و خفتم ..... پیراهنی از اشک به بر کردم و رفتم

علی باقرزاده (بقا)

از چشم تو چون اشک
سفر کردم و رفتم

آشیشال*

ما آداب اعتدال می دانیم خانم جان



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

تصدقت گردم نقره جانم
آدمیزاد بشر دوپا چه چیزها که در زندگی اش می بیند و دیگر کله اش جا برای تعجب ندارد. همین پریروز در مطبوعات خبری خواندیم که از تعجب شاخ هایمان پیچاک شد و فک پایینمان افتاد روی زمین. گویا یکان از رجال گیلان سربلند در بازار صفحه ای دارند وفیلم پر می‌کنند و دل رعیت شاد می‌کنند. نام برده گویا منصور نام دارند. منصور بوقی. می دانید خانم جان بازار رشت اصلا فضایی دارد به غایت شاد و رنگی پنگی. فوق النهایه بویناک است از عطر سبزی ومیوه وماهی نان و نارنگی. اصلا نقره خانم توی بازار قدیمی رشت قدم که می زنی همین جوری لبخند روی لب هایت نقش می بندد و توی کله ات شادترین ملودی های جهان پخش می شود. همین چند وقت پیش هم گویا فحول مردم شناسی هم تتبعی کرده بودند و جوریده بودند که در بین ولایات ممالک حکومت علیّه ایران کدام ولایت از همه کمتر از کوره درمی روند وکمتر عصبی اند؟ گیلان رتبه اول را به دست آورده بود. من می‌گویم خانم جان چه در ذهن زعمای قوم می‌گذرد که صفحه پیرمرد رابسته اند وگفته اند نخوان. همان چند فیلم راکه نگاه می‌کنی می بینی نه رقصی درکار است که خلاف شرع محمدی باشد، نه زبانم لال زنی درقاب دست افشانی می‌کند که رعیت به معصیت بیفتند، نه اشعاری که می خواند طعنه وتکه ای به حکومت انداخته است. من مانده ام چه شده وچه کرده که مجازاتی این گونه را برایش در نظرگرفته اند. گیلان سربلند و بشکوه کم مرد بزرگ وکم شهید و بزرگمرد به این خاک هدیه نکرده. همان مرحوم میرزا یونس سوخته سرایی کم افتخاری است؟ مگر می شود ایران را بی میرزا کوچک خان تصور کرد و رشادت های او را خواند و به خود نبالید؟ من درگوشی خدمتتان عرض می‌کنم خانم جان به حضرت ابوی تان بفرمایید، این دست رفتارهای شخصی سلیقه را به حساب حاکمان و رجال سیاسی می نویسند و هرچه آقایان بریسند را یک شبه پنبه می‌کنند.
همان مردمان توی ویدیو راکه نگاه می‌کنید می بینید که همان منصور بوقی را اگر روی زندگی اش فانوس بچرخانی می بینی از سر خوشی زیر دل زدنش دست به این خواندن زده است و زندگی ساده ای دارد و همه نیتش شادکردن دل همشهری هایش است.
با همین فرمان پیش برویم خانم جان دیگر نه از آوازخوانی شب های زاینده رود خبری خواهد بود، نه از مراسم دف نوازی کردها در میلاد محمد مصطفی(ص) خبری خواهد بود. نه از خیام خوانی های کافه رئیس در بوشهر خبری خواهد بود و نه از آوازخوانی های کنار مزار خواجه شیراز. می دانید خانم جان تاریخ راکه ورق بزنی می بینی ایرانی جماعت چه در سوگ و چه در سور آداب اعتدال را بلد است و خود می داند کجا چه کند. زیاده عرضی نداریم.

به قلم میرزاابراهیم خان شکسته نویس
***به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دو طرف جوی آب می گویند**

عکس روز

به پیشواز قدم‌های نو رسیده

«پنجمین نمایشگاه تخصصی مادر، سیسمونی، کودک و اسباب بازی» و «ششمین نمایشگاه تخصصی ورزش و تجهیزات ورزشی» در محل دائمی نمایشگاه بین المللی مشهد در حال برگزاری است و امروز ۱۹ آذر آخرین روزی است که میزبان علاقه مندان است.

عکس: حدیث فقیری/شهرآرا

